

درس سیصد و هفتاد و سوم: صوت ۳۹۴

اختلاف مرحوم آخوند و شیخ بر نحوه رعایت اطراف

علم اجمالی در صورت اضطرار (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عدم تفاوت در علم در أحد اطراف معین و غیر معین طبق نظر مرحوم آخوند

عرض شد که در خلاف بین دو مبنای مرحوم آخوند و مرحوم شیخ مسئله به دوران امر بین تعلق تکلیف تفصیلی به معین قبل از علم اجمالی و یا تعلق علم تفصیلی و یا تکلیف تفصیلی به بعد از علم اجمالی موکول شد. با بیانی که دیروز عرض شد به طور کلی اصلاً مسئله تغییر اساسی پیدا می کند. بعضی ها در اعتراض به کلام مرحوم آخوند در صورت تعلق تکلیف تفصیلی به واحد معین یا غیر معین بعد از علم اجمالی، حکم به برائت نسبت به سایر اطراف کرده اند،^۱ نسبت به بیان ایشان ایراد وارد کرده اند.^۲ کلام مرحوم آخوند بر این مسئله دایر بود که تفاوتی در علم در أحد اطراف معین و غیر معین بعد از علم اجمالی نیست زیرا علم اجمالی مقدم بر تکلیف تفصیلی نسبت به معین است، شرط متأخر ضمنی در تحقق موضوع برای علم اجمالی اقتضاء می کند که علم اجمالی **من أول الأمر** منعقد نشود.

یعنی وقتی که شارع علم اجمالی را منجز می داند، این شرط متأخر در تنجز علم اجمالی منطوقی است که علم تفصیلی، - چه تکوینی و تنزیلی - حکم شارع که مانند همان حجت اضطرار نسبت به أحد الأطراف هست طاری بر أحد الأطراف در علم اجمالی نشود و وقتی یکی از شرائط محقق موضوع منتفی شد، در نتیجه موضوع هم منتفی خواهد بود.

وجوب اکرام مستلزم بقاء شرایط

مولا می گوید که **أَكْرَمُ الْعَالَمِ أَيْلَةُ الْجُمُعَةِ**، زید الآن علم دارد و واجد علم است یا [می گوید که] **أَكْرَمُ الْأَقْتِيَاءِ** یا **أَكْرَمُ الْعَالَمِ الْعَادِلِ أَيْلَةُ الْجُمُعَةِ**، خب شرط برای تحقق عدالت اموری است و شرط برای تحقق تقوا اموری است، اگر زید تا روز پنجشنبه عادل بود و شما در روز پنجشنبه یک فعل مخالف عدالت یا تقوا از او دیدید، خب طبعاً موضوع برای اکرام منتفی می شود چون در روز پنجشنبه عمل خلاف عدالت یا تقوا انجام می دهد. پس حکم مولا و وجوب اکرام عالم عادل حکم استمراری و دائمی **إِلَى زَمَانِ الْإِكْرَامِ** است. تا زمان اکرام باید این شرائط موضوع محقق باشد و در صورت انتفاع این شرط یا شروط، خود آن حکم هم منتفی خواهد شد و این انتفاع، انتفاع طبعی است.

۱. کفایة الأصول، ص ۳۶۰.

۲. کفایة الأصول (تعلیق زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۳.

نظریه مرحوم آخوند در مورد تحقق علم اجمالی

مرحوم آخوند نظرشان بر این است که وقتی که علم اجمالی می‌خواهد تحقق پیدا کند، قبل از تحقق علم اجمالی بالأخره شرائطی لازم است. اول اینکه علم اجمالی به اطراف تعلق بگیرد، حالا اگر یکی از اطراف نبود بنابراین از اول علم اجمالی محقق نیست. به عنوان مثال علم اجمالی می‌خواهد برای شما نسبت به **خمسة** **آنیة** پیدا بشود که **أحد هذه الخمسة متنجس**، می‌دانید که یکی از این پنج **آنیة** متنجس بوده است و بعد انکشاف به عمل می‌آید که **خمسة** **آنیة** نیست و **أربعة** **آنیة** است، خب علم اجمالی منحل می‌شود یعنی از اول علم اجمالی محقق و منعقد نمی‌شود، در مرحله انعقاد متوقف می‌ماند چون همین که آن علم اجمالی می‌خواهد منجز بشود، به عنوان کشف واقع و به عنوان انکشاف مشخص می‌شود که شرائط برای علم اجمالی محقق نبوده است.

یا اینکه فرض کنید که در شهادت بینة، بینة شهادت می‌دهد بر اینکه یکی از اطراف علم اجمالی ظاهر است، علم اجمالی نسبت به **خمسة** **آنیة** محقق شده است و بینة شهادت بر طهارت **أحد** **الآنیة** می‌دهد خب آن **أحد** **الآنیة** با علم تنزیلی و شهادت بینة از سطح علم اجمالی خارج می‌شود و علم اجمالی به **أربعة** **آنیة** **أخری** متعلق می‌شود. بنابراین علم اجمالی تا مادامی منجز است که موضوع برای علم اجمالی وجود داشته باشد و وقتی که موضوع علم اجمالی از بین برود دیگر ما علم اجمالی نداریم و خود تحقق علم اجمالی از اصل و ریشه منتفی می‌شود.

روی این اصل کلام مرحوم آخوند بر اینکه علم تفصیلی یا حکم تفکیکی متأخر موجب انحلال علم اجمالی است از این باب است که قبل از اینکه علم اجمالی حکم تفصیلی بخواهد بیاید قبلاً علم اجمالی آمده است و این علم اجمالی در شرط ضمن و ضمن خود **عقد الوضع** برای علم اجمالی تحقق موضوع به عنوان عدم طرؤ مانع که آن حکم تفصیلی است منتفی و نهفته است و آنجا مخفی است.

پس وقتی که علم اجمالی محقق می‌شود، با این شرط محقق می‌شود که حکم تفصیلی نباشد. این علم اجمالی همین‌طور می‌آید، می‌آید و منجزیت خودش را مستمر [استمرار] می‌دهد تا وقتی که به یوم الخمیس می‌رسد، همان‌طوری که گفتیم در یوم الخمیس وقتی که از زید خلاف عدالت صادر شد از تحت حکم **أکرم العالم العادل** خارج می‌شود، این علم اجمالی هم استمرار پیدا می‌کند تا وقتی که حکم تفصیلی بدهد و همین که حکم تفصیلی بر تعیین أحد الاطراف یا **أحد الأطراف غیر المتعین** تعلق گرفت، در اینجا خود علم اجمالی منحل خواهد شد. چرا؟ چون در اینجا یکی از این اطراف بیرون می‌رود؛ لعل اینکه آن أحد الأطراف متنجس باشد و چون قوام علم اجمالی به **خمسة** **آنیة** هست که **إحدى هذه الألوان متنجس** **بالعالم البدلی** بنابراین قوام علم اجمالی به **خمسة** **آنیة** منتفی می‌شود و **أربعة** **آنیة** می‌شود و وقتی که **أربعة** **آنیة** شد دیگر علم اجمالی

نداریم. اینجاست که ایشان می‌فرماید که فرقی نمی‌کند بر اینکه علم اجمالی قبل از طرّو حکم تفصیلی بیاید یا بعد از حکم تفصیلی بیاید.

ایراد بر کلام مرحوم آخوند در تعلق علم اجمالی بر اطراف

بر کلام مرحوم آخوند ایراد وارد شده و ایراد این است که وقتی شما علم اجمالی را بر اطراف متعلق می‌کنید چه فرقی می‌کند که خروج **أحد الأطراف بالاضطرار** از ناحیه شارع باشد یا خروج أحد الأطراف تکوینی باشد؟! تکوینی که باشد مهم‌تر است. یک وقت شارع یکی از اطراف را متعیناً یا غیر متعین از تحت علم اجمالی خارج می‌کند یا اینکه یکی از این آنیه مائش بر زمین احراق می‌شود و أحد الّآنیه از بین می‌رود و یکی از این اوانی از تحت اطراف علم اجمالی خارج می‌شود بنابراین دیگر در این صورت علم اجمالی هم از بین می‌رود، شما باید قائل به انحلال علم اجمالی باشید در حالی که قائل نیستید. چطور بین این دو قضیه جمع می‌شود؟! این ایرادی است که وارد می‌شود.

از طرف مرحوم آخوند می‌شود نسبت به این ایراد جواب داد و آن این است که وقتی که علم اجمالی به أحد اطراف تعلق می‌گیرد، مرحوم آخوند آن را علی‌کلّ حال منجز می‌داند الا اینکه خروج أحد الأطراف از ناحیه شرع باشد یعنی شارع به اتیان أحد الأطراف امر کرده است؛ فرق است بین احراق إحدا الأوانی یا تناول أحد الأطراف به امر شارع.

در واقع آن حکمی که مخالف با تحقق علم اجمالی است، نفس حکم شارع است یعنی شارع حکم مخالف با علم اجمالی را وضع کرده است که آن جعل حکم مخالف چون از لحاظ الزام تقدم طبعی دارد، موجب می‌شود که علم اجمالی منحل بشود. اما اگر یکی از این اوانی مثل **حادثة سماویة** خودبه‌خود از بین برود، این علم اجمالی براساس قاعده اشتغال همین‌طور در تنجز خودش باقی می‌ماند. این جواب ایراد مستشکل بود.

اما آنچه که به نظر می‌رسد نسبت به کلام مرحوم آخوند در هردو طرف تعین و تخییر و نسبت به کلام مرحوم شیخ در ناحیه تعین و قبل از طرّو حکم تفصیلی بر مورد معین، این است که بر فرض که ما آن مبنای خود را قبول نداشته باشیم یعنی آن را قبول نکنیم، خب در اینجا مانع از تنجز علم اجمالی چیست؟ اگر شما می‌گویید که آن حکم تفصیلی قبل از علم اجمالی است یا حتی به مبنای مرحوم آخوند بعد از علم اجمالی است، مانع برای تحقق علم اجمالی است چه مانعی دارد که علم اجمالی منجز باشد؟! جواب این است که یک وقت مانع از تحقق علم اجمالی به رفع موضوع است و یک وقت اعتباراً یا تکویناً، آنچه که برای تنجز علم اجمالی مانع می‌شود عبارت از رفع موضوع تکویناً است، تکویناً به چه حساب؟! به چه عنوان؟! به عنوان اینکه علم اجمالی ما به قطع و یقین به أحد الأطراف مبدل بشود، قطع پیدا بشود بر اینکه أحد الطرفین طاهر است یا

قطع بشود بر اینکه **أحد الأطراف متنجس**، طبعاً علم اجمالی منحل می‌شود.

یا اینکه اعتباری باشد، اعتباری به این نحو است که به نحو قطع نباشد و قرینه بینه بگوید که **أحد الأطراف متنجس** یا **أحد الأطراف طاهر**، بنابراین طرف دیگر قطعاً متنجس خواهد شد و در این صورت هم علم اجمالی منحل است. اما اگر این طرّو مانع به أحد طرفین نباشد **إمّا تکویناً و إمّا تنزیلاً و اعتباراً**، در اینجا مانع از تنجز علم اجمالی چیست؟! چه مانعی دارد که علم اجمالی در اینجا تنجز خود را از دست بدهد؟! زیرا حکم تفصیلی ارتباطی با آن علم اجمالی و مقتضای علم اجمالی ندارد. وقتی که شارع می‌گوید که شما أحد اطراف را **على التعین** اتیان کن، به این کاری ندارد که أحد الأطراف متنجس است یا متنجس نیست، اصلاً کاری به این مسئله ندارد. می‌گوید که شما باید یکی از اطراف را اتیان کنید. چه اشکالی دارد که در اینجا هم حکم شارع وجود داشته باشد و هم علم اجمالی تنجز خودش را داشته باشد؟!

در جمع بین علم اجمالی و حکم تفصیلی قائل به تنجز علم اجمالی در سایر اطراف و تنجز حکم تفصیلی در طرف خاص می‌شویم. چرا علم اجمالی حجیت خودش را از دست بدهد؟! علم اجمالی در قوام خودش که تردد **إحدى الأوانی المتنجسة** است، آیا در این تردد و در این بدل از بین رفته یا از بین نرفته است؟! اینکه از بین نرفته است. شارع گفته است که شما این طرف به خصوص را شرب کن، خب من این طرف را شرب کردم، **بیننا و بین الله** آیا شک ما نسبت به سایر اطراف منتفی شده یا هنوز باقی است؟! هنوز باقی است. حتی اگر ما چهارتا آنیه هم تناول کنیم یا چهارتا از این آنیه‌ها را هم از بین ببریم باز شک نسبت به اینکه این آنیه خمس متنجس باشد [هست] در این صورت باز مسئله فرقی نمی‌کند. پس ما به چه دلیل شرعی از مقتضای علم اجمالی که تنجز در اجتناب هست به حکم تفصیلی برای تعیین تناول أحد الأطراف اهمال و انصراف کنیم؟! چه دلیلی داریم؟!

منقسم شدن حکم به تعداد مصادیق خود

وقتی که شارع می‌گوید که **أکرم العالم العادل**، شما این زید را جزو علمای عادل به حساب می‌آورید، حالا در روز خمیس احراز می‌کنید که این زید که از جمله این علما هست عدالتش از دست رفته است، خب حکم نسبت به سایر افراد به حال خود باقی است. نگوید که این قیاس با مانحن فیه این مورد، مورد اشکال است چون در **أکرم العالم العادل** صرف نظر از زید مصادیق دیگری وجود دارد و ما فقط در بیان حکم صحبت می‌کنیم که حکم به تعداد مصادیق خود منقسم و متجزی می‌شود؛ حکم **أکرم العالم** بر افراد منقسم می‌شود؛ **أکرم زیداً و عمراً و بکراً و خالداً إلى آخر**.

یکی از اطراف که بیرون آمد حکم در اینجا تجزّی پیدا نمی‌کند و این در مبانی اصولیین که ما قبلاً خواندیم که فرق است بین اینکه یک حکم از کلیت خودش سقوط کند و استثناء بخورد، از درجه قوت ساقط

می‌شود، اصلاً این حرف‌ها، حرف‌های بی‌اساس و بی‌پایه است. اگر یک فرد از افراد آن خارج بشوند یا دو فرد از افراد آن خارج بشوند حکم **أکرم العالم العادل** به همان اندازه قوت دارد که همه افراد باقی باشد. چرا؟ چون **أکرم العالم العادل** بر مصادیق خودش تعلق گرفته است نه بر خارج از مصادیق تا به واسطه خروج و یا اخراج، ضعف بر مدلول این وارد بشود.

تلمیذ: زید هم که خارج می‌شود از مصادیق است.

استاد: نه وقتی که ما می‌گوییم که **أکرم العالم العادل**، منظور مولا همه افراد مصداق خارجی که فعلاً هستند نیست، حکم روی هر مصداقی رفته است که بتواند مصداق برای **أکرم العالم العادل** باشد.

در قم وقتی که می‌گوید که **أکرم العالم العادل**، فرض کنید صد نفر پیدا می‌شوند؟ ابداً! کجا صد نفر پیدا می‌شود؟! دو نفر پیدا می‌شوند! می‌گوییم که پنج نفر خب الحمدلله زیادند! سی تا پیدا می‌شوند. سی نفر در قم مصداق برای **أکرم العالم العادل** نیستند پس قوت و قدرت و تنجیز این **أکرم العالم العادل** نسبت به مصادیق به مقدار ثلاثین اشخاص است. خب حالا به طهران می‌آییم و می‌گوییم که **أکرم العالم العادل** و می‌بینیم که اصلاً در طهران پیدا نمی‌شود! می‌گوییم که این همه هستند [ولی ...]! حالا ما خیلی زحمت می‌کشیم و ده نفر را پیدا می‌کنیم که اینها مصداق برای **أکرم العالم العادل** هستند. **أکرم العالم العادل** در طهران چند نفر را شامل می‌شود؟ ده نفر. **أکرم العالم العادل** در قم سی نفر را شامل می‌شود، هردوی این افراد یک قوت دارند و به یک مقدار قدرت تنجیز در اکرام نسبت به افراد دارند چرا؟ چون محدوده **أکرم العالم العادل** که در طهران مولا می‌گوید، منطبق بر ده نفر است و به همان اندازه قدرت و [قوت] و انسجام دارد. در قم محدوده **أکرم العالم العادل** ثلاثین نفر است و به همین اندازه قوت، قدرت، اشتداد و فعلیت نسبت به انطباق بر مصادیق خودش دارد.

در مشهد **أکرم العالم العادل** هیچ‌کسی را ندارد، به همان اندازه نسبت به افراد قدرت دارد ولو اینکه مصداق نداشته باشد، امام رضا علیه‌السلام غریب است! پس شما ببینید که در یک جا ثلاثین نفر است و در یک جا عشرة اشخاص نفرات است و در یک جا صفر است، در همه این موارد **أکرم العالم العادل** یک دلالت دارد. تلمیذ: پس اینکه بیان می‌کنند که از قوت خودش کم می‌شود ...

استاد: دیگر قدرت خودش را از دست می‌دهد.

تلمیذ: این مع الفارق است اینکه آنها بیان می‌کنند این است که **أکرم العالم** عالم عادل که در اینجا آمده است ...

استاد: نه این بحث در صورت تعادل و ترجیح می‌آید و در بحث تخصیص و اینها می‌آید.

تلمیذ: در آنجا که مثلاً در طهران سی نفر است و در قم پنجاه نفر است اینها درست، اما اینها در صورتی

می‌گویند که از این پنجاه نفر کم بشود یعنی اینجا تخصیص بخورد.

استاد: خب بخورد.

تلمیذ: یعنی مثلاً چهل نفر در اینجا بیست و پنج یا بیست نفر شود.

استاد: بشود.

تلمیذ: در این صورت در اینجا هیچ این نکته را ندارد که از قوتشان کم بشود، شما فرمودید که بی‌اساس

است.

استاد: نه در اینجا که تخصیص بخورد باز هم کم نمی‌شود؟ ما می‌گوییم در اینجا هم کم نمی‌شود.

تلمیذ: خب در اینجا کم نمی‌شود.

استاد: در همه جا کم نمی‌شود، در همه جا **اَکرم العادل** ما کم نمی‌شود چه تخصیص بخورد و چه نخورد،

چه از اول **اَکرم عالم العادل** شامل ثلاثین اشخاص بود و چه از اول شامل ثلاثین اشخاص بود و بعد پنج نفر

از آن کم شدند، اینجا ما می‌گوییم که کم نمی‌شود. چرا کم نمی‌شود؟ چون **اَکرم العادل** عام است و این عام

مصادیق خودش را می‌طلبد، ثلاثین باشند ثلاثین، ثلاث مائه باشد ثلاث مائه، ثلاث آلف باشند ثلاث آلف،

ثلاث نفرات باشند ثلاث نفرات و صفر باشند صفر، هیچ تفاوتی نمی‌کند که شما به قول اصولیین در بحث

تخصیص که در دوران بین ترجیح یک عام بر یک عام دیگر است عامی را که تخصیص نخورده بر عامی که

تخصیص خورده ترجیح بدهید، چه فرقی می‌کند؟! هردوی اینها یکی است.

تلمیذ: در واقع این اشکالی که بر مرحوم آخوند شد، می‌خواستند نقصی بر ایشان وارد کنند.

استاد: بله، حالا صحبت ما در اینجا این است که وقتی که علم اجمالی منجزیت خودش را اثبات می‌کند،

علم اجمالی منجزیتش به وجود **متنجس واحد** بین **خمسة اوانی** است. اصلاً ما می‌گوییم که قوام علم اجمالی

بر عنوان نیست بلکه بر خود ظروف است ولی اینکه بر ظروف تعلق گرفته است به خاطر یک عنوان تعلق گرفته

است نه به خاطر کاسه، ظرف مس و رصاص و این چیزها بودن، بلکه به خاطر آن جنبه و عنوان تنجسیت تعلق

گرفته است؛ آیا عنوان تنجسیت با حذف یکی از اوانی چه تکویناً و چه تشریعاً و اعتباراً از بین می‌رود یا

نمی‌رود؟! باز به حال خودش باقی است.

بنابراین همان‌طور که مرحوم شیخ می‌فرماید، وقتی که شما یکی از آنیه‌ها را تناول می‌کنید در اینجا قطع

برای شما حاصل نمی‌شود که متنجس را خوردید، ممکن است شما طاهر را خورده باشید، بنابراین شک شما

همین‌طور باقی می‌ماند و به حال خودش باقی است اما شک شما یکی از اطرافش کم می‌شود، این را قبول

داریم. در آنجا علم دائر مدار **خمسة اوانی** بود و حالا دائر مدار **اربعة اوانی** است ولی باز شک شما به حال

خودش باقی است و باز می‌گویید که لعل اینکه متنجس در **اربعة آخری** باشد.

اینکه می‌گویند که در **أربعة أخرى** یعنی چه؟ یعنی علم اجمالی شما به شخص این إناء تعلق نگرفته است و به عنوان تنجس تعلق گرفته است که آن عنوان تنجس مستتر به عنوان عام بدلی در **أحد هذه الأوان الأربعة** است. بنابراین مقتضای جمع بین هردو دلیل به این می‌شود که در حکم تفصیلی یک معین یا غیر معین را تناول کنیم و به مقتضای علم اجمالی اجتناب از سایرین کنیم، این اشکال اول است.

اشکال دوم بر مرحوم آخوند این است که در صورت شک در بقاء علم اجمالی و عدم علم اجمالی، مقتضا استصحاب اشتغال است. یادتان رفته است؟! وقتی که شما شک در این دارید که آیا این متنجس بوده یا نبوده است، استصحاب اشتغال آن حکم اجتناب است...، نگویند که در اینجا آن اشتغال باعث بقاء موضوع است - ممکن است در اینجا بر او ایراد بگیرند - در اینجا مسئله سببیت و مسببیت حاکم است و چون علم اجمالی قائم به موضوع بوده است ممکن است مرحوم آخوند این طور جواب بدهد که استصحاب اشتغال حکم تکلیفی مترتب بر تحقق موضوع است و الآن در موضوع خدشه وارد شده است و شک در موضوع داریم که آیا این موضوع تنجس در أربعة اوانی باقی هست یا باقی نیست؟! پس باید نقل کلام در تنجس اوانی کنیم و آنجا را [فرض] کنیم، در آنجا هم باز استصحاب بقاء موضوع است. وقتی که شما شک دارید که یک موضوع از حال طبیعی خودش خارج شده یا خارج نشده است، شما چه حکم می‌کنید؟ باید استصحاب بقاء موضوع کنید تا یقین به رافع برای او پیدا بشود، یقین **«لا تنقُض اليقين بالشك، و إنما تنقُضه بيقين آخر»** خب موضوع ما برای علم اجمالی تنجس واحدی از خمسة اوانی بود، حالا یکی از این اوانی از تحت اطراف علم اجمالی خارج می‌شود و شک می‌کنیم که آیا تنجس در أربعة اوانی به حال خود باقی است یا باقی نیست؟ استصحاب بقاء تنجس می‌کنیم **ولا يمكن لأحد أن يجيب هذه!**

تلمیذ: پس الآن بر شیخ انصاری اشکال وارد می‌شود؟

استاد: ما قبلاً دفع زخم کردیم!

اللهم صل على محمد و آل محمد